

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مرحوم آخوند در عدم ورود اشکال در اراده تشریعی

عرض کردیم مرحوم آخوند خراسانی (قده) در جواب دوم از مرحوم نهاوندی فرمودند بر فرض اینکه در اراده تکوینی انفکاک اراده از مراد محال باشد، اما قیاس اراده تشریعی به اراده تکوینی باطل است. نظر مرحوم آخوند این شد که در اراده تشریعی که همان طلب و همان بعث است، نه تنها بین اراده و مراد انفکاک حاصل است، بلکه انفکاک، امری قهری است. بین زمانی که مولا طلب می‌کند تا آن زمانی که عید تصور کند و تصدیق به فایده کند و انبعاث پیدا کند، زمانی فاصله می‌شود. آن فعل خارجی عید، مراد برای مولا است. پس بعث و طلب مولا به آن فعل خارجی تعلق پیدا می‌کند، در نتیجه در اراده تشریعی، بین بعث و مراد و بین طلب و مراد انفکاک قهری وجود دارد.

اشکال محقق اصفهانی بر مرحوم آخوند

عرض کردیم مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه به این قسمت دوم کلام مرحوم آخوند هم اشکال دارند. بیان اشکال ایشان این است که می‌فرمایند طلب و امر «لا یكون إلا لجعل الداعي في نفس المكلف»، در مواردی که مولا فعل اختیاری صادره از غیر را اراده می‌کند، اینجا با اراده مولا این فعل صادر نمی‌شود. باید مولا بعث کند و این امر و بعث در نفس مکلف ایجاد داعی کند تا مکلف، این فعل را اختیارا انجام دهد.

بعد فرموده‌اند شوق متعلق به فعل غیر، سبب برای شوق به بعث می‌شود. اینکه مولا شوق دارد فعل اختیاری غیر صادر شود، این شوق متعلق به فعل غیر، منشأ می‌شود برای شوق به بعث، و فرموده‌اند این را می‌گوییم اراده تشریعی. اراده تشریعی طبق تعبیری که خود ایشان دارند فرموده‌اند: «الشوق المتعلق بفعل الغير إذا بلغ مبلغا ينبعث منه الشوق نحو البعث الفعلي، كان إرادة تشریعیة»؛ شوقی که متعلق به فعل غیر است، اگر به حدی برسد که از او شوقی بوجود بیاید این می‌شود اراده تشریعی.

پس ایشان می‌فرمایند این شوقی که به صدور فعل از غیر تعلق پیدا می‌کند اگر به یک حدی برسد که منجر به بعث شود، به آن اراده تشریعی می‌گوییم.

بعد فرموده‌اند با این بیان که برای اراده تشریعی ذکر کردیم، روشن می‌شود که تعلق بعث به یک فعل استقبالی امکان ندارد. برای اینکه به دنبال هر بعثی باید انبعاث باشد. بین بعث و انبعاث تقابل تضایف وجود دارد. یعنی نمی‌شود بعث باشد و انبعاث نباشد. آنوقت در منطق و فلسفه هم می‌گویند متضائفان مکافئان هستند قوه و فعلاً، یعنی آنجایی که بعث بالقوه وجود دارد، انبعاث هم بالقوه وجود دارد، آنجایی که بعث بالفعل وجود دارد انبعاث هم بالفعل وجود دارد.

طبق این بیان ایشان می‌فرمایند اگر بعث بخواهد به یک امر استقبالی تعلق پیدا کند، لازمه‌ی آن این است که بگوییم در فرضی که بعث فعلیت دارد، انبعاث فعلیت ندارد، و این با آن تقابلی که بین بعث و انبعاث است سازگاری ندارد. بنابراین طبق بیان محقق

اصفهانى در اراده تشريعى، مراد، همان انبعاث مكلف است. مرحوم آخوند به حسب ظاهر فرمود در اراده تشريعى، طلب به فعل خارجى مكلف تعلق پيدا مى‌كند، و فعل خارجى مكلف، هميشه متأخر از طلب است. لذا فرمودند در اراده تشريعى، بين اراده و مراد نه تنها انفكاك است، بلكه انفكاك قهرى است.

اما محقق اصفهانى با بياني كه عرض كرديم، مى‌گويد مراد؛ همان انبعاث مكلف است. اراده به انبعاث مكلف تعلق پيدا مى‌كند، انبعاث سبب مى‌شود مكلف عمل را انجام دهد.

البته كسى توهم نكند ممكن است انبعاث باشد اما عمل خارجى نباشد، نمى‌شود بگويم مكلف به حد انبعاث برسد اما عمل خارجى انجام نشود، لذا نبايد توهم شود اگر مطلوب مولا همان انبعاث است، همين كه در نفس عبد حالت انبعاث ايجاد شد، تكليف خودش را انجام داده و نياز به انجام عمل نيست. خير، بين انبعاث و آن عمل هم انفكاك امكان ندارد.

پس ايشان مى‌فرمايد: بعث مولا «لا يكون إلا لتحقيق الانبعاث في نفس العبد» در اراده تشريعى متعلق اراده همين انبعاث است. در جايي كه فرض اين است كه مولا مى‌خواهد بگويد يك عملي را پنج روز ديگر انجام بدهد، اراده به يك امر استقبالي تعلق پيدا كند، انبعاث فعلي عبد در زماني كه بعث، فعليّت دارد، امكان ندارد، چون ظرف عمل هنوز نرسيده تا انبعاث پيدا شود.

لذا بين بعث و انبعاث، انفكاك حاصل مى‌شود و در نتيجه مرحوم اصفهانى با اين بيان، اصلاً واجب معلق را محال مى‌دانند و مى‌فرمايند واجب معلق مستلزم انفكاك بين بعث و انبعاث است، در حالي كه انفكاك بين اينها امكان ندارد. اينجا دو نکته وجود دارد كه بايد آن را عرض كنيم و بحث را جمع‌بندي كنيم.

نقد مرحوم امام بر محقق اصفهانى

نكته اوّل: امام (قده) در كتاب مناهاج دو مطلب فرموده‌اند:

اشكال اوّل: فرموده‌اند اينكه شما مى‌گويد امر براي ايجاد داعي در نفس مكلف است، ما اصلاً اين مبنا را قبول نداريم. اينكه بگويم طلب مولا «لا يكون إلا لجعل الداعي في نفس المكلف» اين حرف را قبول نداريم. عنايت كنيد از شاهكارهاي علمي امام (قده) اين است كه هميشه آن ريشه مطلب را شروع به بررسي مى‌كنند. در اصول، مرحوم اصفهانى و عراقى و مكتب نجف اصلاً عمده بزرگان نجف اين مبنا را قائل هستند كه «لا يكون الامر إلا لجعل الداعي في نفس المكلف»، آنگاه مى‌گويند پس بعث، انبعاث مى‌خواهد، بعث فعلي، انبعاث فعلي لازم دارد. شايد بعداً هم در همين مسأله برايشان شبهه مى‌شود، آنجايي كه كسى فاسق است و انبعاث براي آن بوجود نمى‌آيد، بگويم نسبت به او بعثي وجود ندارد، و شروع مى‌كنند در حل اين اشكال.

اما امام (رضوان الله عليه) مى‌فرمايند ما قبول نداريم حقيقت طلب و حقيقت امر مولا، براي ايجاد داعي در نفس مكلف است. بلكه امر و طلب، موضوع براي اطاعت و عصيان است. يعني وقتي امر از مولا صادر شد، موضوع براي اطاعت محقق مى‌شود و موضوع براي عصيان هم محقق مى‌شود. اگر مكلف با آن مخالفت كرد، مى‌شود عاصي، و اگر موافقت كرد مى‌شود مطيع. در ماهيت اين امر نيست كه بگويم حقيقت اين امر، ايجاد داعي در نفس مكلف است. اصلاً در نفس مكلف، داعي به وجود بيايد يا نبايد، عرفاً و عقلاً، مولا با خطاب و امر خود موضوع براي اطاعت و عصيان را ايجاد مى‌كند. تا قبل از امر مولا، عمل مكلف، عنوان اطاعت نداشت و مخالفت مكلف هم عنوان عصيان نداشت، اما حال كه مولا امر فرمود، اين امر مولا موضوع براي اطاعت و عصيان است.

نتيجه فرمايش ايشان اينكه حقيقت امر ديگر بعث و تحريك نيست. اينكه بگويم «الامر هو البعث» يا «الامر هو التحريك» نيست، امر عبارت از «طلب» است. طلب يعني مولا با اظهار طلب، موضوع براي اطاعت و عصيان را درست مى‌كند، بگويم اين امر مولا «لا يكون إلا لجعل الداعي».

بعبارة اخري؛ وقتي امر از مولا صادر مى‌شود مى‌گويم مولا طلب کرده، اما اينكه بگويم مولا بعث کرده مكلف را به سوي عمل، اين را قبول ندارند.

ظاهراً در اوایل بحث اوامر، آنجا هم چنین مبنایی را اختیار کرده‌اند. یک عده‌ای هستند که می‌گویند امر برای نسبت طلبیه است، باز یک مبنای دیگر هست که می‌گویند موضوع له امر، نسبت بعثیه است. اینها مرادف هم نیستند و لو اینکه در بعضی از کلمات در کنار هم قرار داده شده است.

مرحوم اصفهانی و شاگردانش مثل مرحوم مظفر، افرادی هستند که می‌گویند موضوع له صیغه امر؛ نسبت بعثیه است، یعنی مولا عبد را به سویی عمل تحریک می‌کند. اما طبق مبنای امام، مسأله بعث و تحریک مطرح نیست که بگوییم بعث، انبعاث می‌خواهد، بعث فعلی، انبعاث فعلی می‌خواهد، خیر، مولا اظهار طلب کرده، با این اظهار طلب، چه داعی در نفس مکلف موجود شود یا نشود، عرفاً و عقلاً موضوع برای اطاعت و عصیان است. نتیجه اینکه این مبنایی که در کلمات اصفهانی موجود است درست نیست و اصلاً اینطور نیست که بگوییم الامر هو البعث، و بعث، انبعاث فعلی لازم دارد.

اشکال دوم: می‌فرمایند بر فرض که امر، عبارت از بعث باشد، بعث اگر متعلق به امر فعلی شود، انبعاث هم باید فعلی باشد. اگر متعلق به یک امر استقبالی شود، انبعاث هم می‌شود استقبالی. می‌فرمایند اینکه شما می‌گویید بلافاصله بعد از بعث، باید انبعاث باشد، درست نیست. باید دید بعث به چه چیزی تعلق پیدا می‌کند. «البعث الی الامر الفعلی»، احتیاج به انبعاث فعلی دارد، «البعث الی الامر الاستقبالی» احتیاج به انبعاث استقبالی دارد.

بعبارة أخرى؛ شاید بتوان فرمایش ایشان را به این شکل بیان کنیم که می‌خواهند بفرمایند درست است که بین بعث و انبعاث تضایف وجود دارد و هر بعثی، انبعاث می‌خواهد، اما شما فعلیت را وصف خود بعث قرار داده‌اید و می‌گویید بعث فعلی، انبعاث فعلی می‌خواهد، در حالی که این درست نیست. باید ببینیم متعلق بعث چیست؟ «البعث الی الامر الفعلی» یعنی مولا اگر الان بالفعل عملی را می‌خواهد و بعث می‌کند این عمل را انجام بده، این احتیاج به انبعاث فعلی دارد. اما «البعث الی الامر الاستقبالی»، الان مولا بعث می‌کند پنج روز دیگر این عمل را انجام بده، الان اگر عبد بخواهد انبعاث پیدا کند، این انبعاث لغو است، بلکه احتیاج به انبعاث استقبالی دارد.

بنابراین ایشان می‌فرمایند شما فعلیت را وصف بعث قرار داده‌اید و این حرف درستی نیست. بلکه فعلیت وصف برای متعلق بعث است نه وصف برای خود بعث. بعث همیشه فعلی است، یا بعث هست یا نیست. وقتی هست، خود بعث فعلیت دارد. آن زمانی که شارع فرمود «لَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» بعث مولا فعلیت دارد، اما آنجایی که می‌گوییم بین بعث و انبعاث تضایف وجود دارد، مربوط به متعلق بعث است، اگر متعلق بعث یک امر فعلی باشد، انبعاث آن هم باید فعلی باشد، اگر امر استقبالی باشد انبعاث آن هم باید استقبالی باشد.

سوال:...

پاسخ استاد: فرمایش مرحوم اصفهانی که می‌گویند «الامر لا يكون إلا لإيجاد الداعي في نفس المكلف»، داعی به چه داعی به فعل. اینطور نیست که بگوییم یک بعث و یک انبعاث مطلق داریم. این معنا ندارد. انبعاث مربوط به فعلی می‌شود که مولا عبد را به طرف آن فعل تحریک می‌کند. پس انبعاث، متعلق فعل است. بعث، عمل مولا است.

عرض کردم بعث غیر از فعلی بودن معنایی ندارد. آیا می‌توان گفت یک بعث استقبالی داریم؟! خیر. بله، اگر من بدانم دو روز دیگر مولا می‌گوید «افعل»، از اکنون می‌گویم یک بعثی در استقبال می‌آید. اما بعث هر زمانی که هست، فعلی است. چون متعلق انبعاث، فعل است و انبعاث به فعل تعلق پیدا می‌کند، پس باید فعلیت و استقبالیّت بعث و انبعاث را روی متعلق بیاوریم. عرفاً همینطور است اگر مولا بعث کرد به یک امری که بالفعل باید انجام شود، انبعاث هم باید بالفعل باشد. اگر بعث کرد به یک امری که آینده باید انجام شود، انبعاث هم باید آینده انجام شود.

نظر استاد نسبت به اشکالات مرحوم امام

بنابراین هر دو فرمایش و اشکال امام انصافاً در اینجا تمام است. بر خلاف آن اشکالاتی که در اراده تکوینیه نسبت به فرمایش ایشان به ذهن رسید، اما فرمایش ایشان در اراده تشریعیه تام است و ما نتیجه می‌گیریم قیاس اراده تشریعیه به اراده تکوینیه درست نیست و این بیانی که مرحوم اصفهانی و مرحوم نهاوندی در باب اراده تشریعیه ذکر کرده‌اند تام نیست.

کلام محقق خوئی نسبت به اراده تشریعیه

آخرین بیان، بیانی است که مرحوم آقای خوئی (قده) در محاضرات دارند که به نحو اجمال عرض می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند اصلاً تقسیم اراده به اراده تشریعیه و تکوینیه درست نیست. اصلاً اراده تشریعیه را نباید اراده نامید، تا بعد احکام اراده تکوینیه را به اراده تشریعیه سرایت دهیم. چرا؟

می‌فرمایند ما گفتیم اراده یا شوق است یا اختیار. اراده از این دو معنا خارج نیست. یا اراده را به شوق معنا می‌کنیم یا به اختیار، و هیچ‌یک از این دو در اراده تشریعیه معنا ندارد. می‌فرماید اگر اراده را به شوق معنا کردیم، گاهی انسان شوق به فعل خود دارد و گاهی شوق به کار دیگری دارد. اختلاف در متعلق نباید سبب شود که بگوییم اگر شوق به فعل خود داری، اسم آن را بگذاریم اراده تکوینیه، اگر شوق به فعل غیر داری، اسم آن اراده تشریعیه است. خیر، انسان وقتی شوق دارد، چه به فعل خودش چه به فعل غیر، هر دو اراده است و هر دو اراده تکوینیه است. اگر اراده را به اختیار معنا کنیم، می‌فرمایند آنجا هم همین‌طور است، اختلاف در متعلق، سبب نمی‌شود که اسم یکی را اراده تکوینیه بگذاریم و دیگری را اراده تشریعیه بنامیم. بنابراین می‌فرمایند اراده تشریعیه معنا ندارد.

بعد «مع» اگر کسی بگوید مراد ما از اراده تشریعیه، همان طلب و بعث است. طلب و بعث یک امر اعتباری است و اراده، یک امر واقعی نفسانی است. اصطلاحاً اگر بخواهید به طلب و بعث بگویید اراده تشریعیه، ما نزاع و اختلافی در اصطلاح با شما نداریم، اما نباید به آن اراده بگویید، بلکه طلب و بعث است. بنابراین می‌فرمایند چیزی به نام اراده تشریعیه نداریم، تا احکام اراده تکوینیه را بر آن مترتب کنیم.

نتیجه عرایض ما این شد که در این دلیل اولی که مرحوم نهاوندی بر استحاله واجب معلق اقامه فرموده، ما مسأله را در اراده تکوینیه پذیرفته‌ایم، وفاقاً و تبعاً لمرحوم نهاوندی و مرحوم اصفهانی.

اینها می‌فرمایند امکان انفکاک اراده تکوینیه از مراد نیست و اراده تکوینیه به امر استقبالی تعلق پیدا نمی‌کند. اما در اراده تشریعیه عرض کردیم به تبع امام و خود مرحوم آخوند خراسانی، قیاس اراده تشریعیه بر اراده تکوینیه باطل است. در اراده تشریعیه حالا یا بیان اول را بگوییم که اصلاً امر برای ایجاد داعی نیست یا بیان دوم را بگوییم که عرض کردیم.

بیان محقق عراقی از اراده تشریعیه

یک نکته‌ای در بعضی از تعابیر مرحوم محقق عراقی آمده، و آن این است که طبق همان بیان مرحوم اصفهانی که امر برای ایجاد بعث است، امر برای ایجاد انبعاث در نفس مکلف است. مرحوم عراقی یک کلمه امکان و اقتضاء به آن اضافه کرده و فرموده امر، اقتضاء دارد ایجاد داعی در نفس مخاطب را.

اگر این بیان را هم بگوییم این مشکل حل می‌شود. اگر گفتیم اینکه مرحوم اصفهانی می‌گوید امر برای ایجاد داعی است، ظاهر فرمایش ایشان این است که امر، سبب برای ایجاد داعی در نفس مکلف است، در حالی که امر، مقتضی سببیت تامه ندارد، امر

مقتضي است. وقتي مقتضي شد، ديگر مشكلي ندارد كه اگر يك فعلي استقبالي باشد، در استقبال اين داعي در نفس مكلف ايجاد شود. اين بيان هم بيان تامي است.

يعني ما چه اول بيان امام را بگوييم كه امر اصلا ربط به ايجاد داعي ندارد، امر موضوع براي اطاعت و عصيان است، يا بيان مرحوم عراقي را بگوييم كه امر، اقتضاء ايجاد داعي را دارد، با هر دو بيان جواب از مرحوم اصفهاني داده مي شود و هر دو بيان هم تام است. تا اينجا دليل اول براي استحاله ذكر شد تا دليل هاي بعد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين